

روی نیمکتی در پارک مرد ترکی با انگشتی باندپیچی شده نشسته است. روی نیمکتی در پارک کنار مرد ترکی با انگشتی باندپیچی شده نشسته‌ام. ما روی نیمکتی در پارک نشسته‌ایم، من و مرد ترک با انگشتی باندپیچی شده. مرد ترک با انگشتی باندپیچی شده کنار من روی نیمکتی در پارک نشسته است. روی نیمکتی در پارک نشسته‌ایم و به برکه نگاه می‌کنیم، نگاهم به شیئی می‌افتد که در برکه حرکت می‌کند و مرد ترک نگاهش به برکه است. به برکه چشم دوخته‌ایم، حرکت شیئی در برکه را می‌نگرم و مرد ترک به برکه نگاه می‌کند. به برکه چشم دوخته‌ایم، نگاهم به دسته‌ای علف می‌افتد که با حرکت مرغابی‌ها در برکه به آن سوی برکه کشیده و با حرکت مرغابی‌های آن سوی برکه به این سوی باز پس زده می‌شود و در وسط برکه همان جا در اثر تداخل موج حرکت مرغابی‌ها می‌ماند، مرد ترک به برکه نگاه می‌کند. به برکه چشم دوخته‌ایم، نگاهم به شیئی می‌افتد که می‌پندارم دسته‌ای علف است و یا بعد از آنکه در همان جا حرکت می‌کند، می‌پندارم دسته‌ای علف است، بناگاه مرغابی‌ها در آب فرو می‌روند و من از نگاه کردن به آن جا که شیئی در حال حرکت است دست بر می‌دارم، یعنی اینکه از خواب و خیال بیرون می‌آیم و دیگر به آن شیء نگاه نمی‌کنم، مرد ترک به برکه چشم دوخته است.

به برکه چشم دوخته‌ایم، نگاهم به مرغابی‌ای می‌افتد که سر از آب بیرون آورده است و دسته‌ای علف بر نوک دارد. از تماشا و تن دادن به آن خسته‌ام، مرد ترک به برکه چشم دوخته است، به برکه چشم دوخته‌ایم، بی‌آنکه به چیزی نگاه کنم، به یاد گزارشگر ورزشی می‌افتم که از مرگ سخن می‌گفت و مرد ترک به برکه چشم دوخته است.

مردی ترک و من، ما، در پارک روی نیمکتی نشسته و به برکه نگاه می‌کنیم.

در پارک روی نیمکتی کنار مرد ترکی با انگشتی باندپیچی شده نشسته‌ام.

روی نیمکتی در پارک کنار مرد ترکی با انگشتی باندپیچی شده نشسته‌ام.

در پارک بی‌مقدمه کنارم روی نیمکتی مرد ترکی با انگشتی باندپیچی شده نشسته و انگشتش را از سایر انگشتانش جدا نگه داشته است.

در پارک روی نیمکتی مرد ترکی با نه انگشت سالم نشسته است و آنها را به هم می‌فشارد.

روی نیمکتی در پارک مرد ترکی با انگشتی باندپیچی شده نشسته و به برکه چشم دوخته است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی